دیدگاه

مهرنوش سروش

# بازاندیشی در شیوهٔ فهم تاریخ معماری

تاریخ در تصور جهان مدرن تسلسل رویدادهایی است که در ظرف زمانیِ متشکل از فواصل معیّن و مساوی حادث می‌شوند. در این نگاه، زمان مفهومی واحد و قراردادی است؛ خطکشی که می‌توان با آن ترتیب تحولات هر رشته از امور انسان یا تغییرات طبیعت را معین کرد. بر این اساس، اگر در ترتیب رخدادهای سیاسی در ظرف این زمان مطالعه شود، «تاریخ سیاسی» شکل می‌گیرد و چنانچه تحولات رشته‌های مختلف هنر موضوع بررسی باشد، «تاریخ هنر» پدید می‌آید. در این نگرش، اهمیت مطالعات تاریخ هنر، همانند دیگر حوزه‌های مطالعات تاریخی، در آن است که می‌تواند با متصل کردن نقاط مناسبی از وقایع و رخدادها، نمودار تحولات و دگرگونیهای هنر در جوامع انسانی را در متن جدولی از فواصل زمانی مساوی و ابعاد مکانی مشخص ترسیم کند.

چنین نگرشی به تاریخ هنر تنها بخش کوچکی از ظرفیتهای مطالعات هنری را به بروز خواهد رساند. هنرْ مخلوق جهان اندیشهٔ انسان است که در هر عصر و دوره‌ای برپایهٔ تصور او از زمان و مکان بنا شده است. به همین سبب، هر تصویری از هنر که در چهارچوب خطکش زمانی ازپیش‌معیّن با واحدهای یک‌نواخت و مساوی ترسیم شود، راه به درک حقیقت اندیشه‌ها و مصنوعات هنری انسان نخواهد برد. هر بازهٔ زمانی از این تاریخ ثابت را باید دروازهٔ ورود به جهانی از اندیشه‌های انسان دانست که زمان و مکان را به‌شیوهٔ خود تعبیر می‌کند؛ و به همین سبب کیفیتی خاصِ خود دارد.

راه گذر از تصور خَطی تاریخ به عمق جهان هنر از کنار هم قرار دادن تمام جوششهای هنری انسان در هر عصر و زمانه آغاز می‌شود. لازمهٔ جستجو در حقیقت هر هنر در هر زمان و هر مکان این است که فارغ از مرزبندیهای قراردادی، تمامی قطعاتی را که می‌توانند در کنار هم تصویری واحد از جهان اندیشهٔ انسان ترسیم کنند، با هم دید و ماهیت حقیقی آنها را پس از پیدایی این تصویر قرائت کرد. در نوشتار حاضر به تأثیر این نگاه در دغدغه‌های جهان معماری، می‌پردازیم.

هالهٔ اسرارآمیزی که معماری گذشته را فرا گرفته است چیست؟ تقدس و شکوهی است که درک‌ناپذیر و دور از دسترس می‌نماید و انسان امروز بر ناتوانی خود در به دست آوردن آن جوهر کیمیایی حسرت می‌خورد.

دگرگونیهای بسیاری که در نوع نگرش انسانها به میراث گذشته پدید آمده است و علاقه‌مندی روزافزون بشر به داراییهای فرهنگی‌اش کیفیت رابطهٔ انسان امروز و معماری را چندان دگرگون نساخته است. آثار هنری دیروز، از جمله آثار معماری، هنوز برای ما حکم اشیایی تماشایی دارند و به‌رغم تمام تمهیداتی که برای پیوند دادن معماری دیروز و زندگی امروز اندیشیده می‌شود، رابطهٔ انسان امروز و معماری گذشته کماکان رابطه‌ای ایستاست؛ بدین معنا که این ارتباط نتوانسته است به جریانی پویا و زاینده بدل شود که کیفیت معماری گذشته را در بناها، و به تبع آن در زندگی امروز، بازآفرینی کند. همهٔ این آثار همچون کتیبه‌هایی هنوز ناخوانده در اطراف ما بر جای مانده‌اند که با زبان و انشای آنها بیگانه‌ایم؛ و به همین سبب از قرائت آنچه بیان می‌کنند ناتوان مانده‌ایم.

بیشتر نسلهای کنونیْ احساسی همراه با نوعی تقدس به هنر و معماری گذشته دارند. فضاهای معماری گذشته (در هر فرهنگ و در هر مکان) حسی ناشناخته از حضور چیزی متفاوت با آنچه را امروز داریم به بیننده القا می‌کنند ــ عنصری که حضور آن بی‌واسطه ادراک می‌شود و حتی در دقیق‌ترین و عالی‌ترین ساخته‌های امروز بشر نیز (اغلب) به‌کلی غایب است. بسیاری از معماران و متفکرانِ دیگرْ حوزه‌های هنرْ بازآفرینی «آنی» را که در معماریِ گذشته است مقصد نهایی تمامی جوششها و کوششها دانسته‌اند و برای درک و تبیین کیفیت ازدست رفتهٔ گذشته و شیوهٔ دست‌یابی به آن در معماری امروز، جستجوهای بسیاری صورت داده‌اند ــ طیف وسیعی از تتبعات که در آنها، به‌رغم تفاوتهای بسیار در شیوهٔ تحقیق و نتایج، دو رویکرد کلی در جستجوی کیمیای فضایی گذشته دنبال شده است.

بسیاری از متفکران و دوستداران معماری گذشته، به‌ویژه معماران، این کیفیت را از طریق شناسایی و تحلیل مشخصات هندسی و الگوهای فضایی معماری و شهرسازی گذشته جستجو کرده‌اند و با دسته‌بندی و به‌کارگیری یافته‌های خویش ــ قواعدی در معماری گذشته ــ سعی در جاری ساختن روحیهٔ تاریخی در فضاهای مدرن کرده‌اند. متمرکزترین این جستجوها در طیفهای مختلف جنبش پست‌مدرن دیده شده است. درستی این باور را می‌توان ازطریق نتایج عملی آن آزمود: اگر قواعد و اصول شکلی (صوری) و هندسی، آفریننده و منشأ «آنی» بوده باشد که در معماری گذشته حضور دارد، به‌کارگیری آنها باید سبب بازآفرینی این کیفیت در معماری امروز شده باشد؛ حال آنکه تجربه‌های واقعی معماری که تا کنون بر اساس این نظریه‌ها صورت گرفته هرگز دارای چنین کیفیتی نبوده است. به همین سبب، نقدهای بسیاری به این رویکرد و شیوهٔ مطالعهٔ معماری گذشته به این شکل و یا شیوهٔ نتیجه‌گیری از این مطالعات وارد شده است. برخی از این منتقدان نیز راه‌حلها و روشهایی را برای اصلاح مطالعات شکلی و هندسی معماری گذشته پیشنهاد کرده‌اند که موجب موفقیت بیشتری نشده است. ناموفق بودن این تلاشها بیش از آنکه به روش تحقیق، تحلیل، یا نمونه‌های بررسی‌شده مربوط باشد، به علت ناتوانی این «رویکرد» برای سیر در این گستره و ادراک دنیای معماری گذشته است.

در نگاه انسان گذشته، جهان حقیقتی یگانه است که در اجزا و شئون بی‌شمارِ عالم، از جمله وجود انسان و نظمی که وی در هر زمان و در هر مکان پیرامون خویش برپا می‌دارد، جلوه‌گر می‌شود. این انسانْ مؤمن به عمل خویش است و آنچه وی در فضای کالبدی برپا می‌دارد، از همان باورهایی زاییده می‌شود که به دیگر امور و فعالیتهای زندگی او «معنا» و «صورت» می‌بخشد. نه فقط معماری، که تمام تصورات هنری این انسان از همین عنصر نادیدنی مشترک مایه می‌گیرد که در هر زمان از طریق قواعد و دستورهای عمل، در صناعت هنری یا معماری، متجلی می‌شود. قواعد و دستورهای معماری نیز، مانند هر آیین دیگری که به زندگی انسان گذشته نظم می‌داد، از باوری مشترک به حقیقت جهان زاییده می‌شد که مایهٔ وفاق و سبب هم‌جوهری وجوه مختلف هستی بود. به همین سبب، درک پدیدارهای گذشته، همچون معماری که موضوع این جستجوست، از دنبال کردن صورتها تحقق نخواهد یافت؛ چرا که هر صورتی تنها تلألؤی است که هرگز ماهیت واقعی منشأ نور را آشکار نخواهد کرد. هر فضای معماری و تمام قواعدی که در کالبد آن تجسم یافته، از حقیقت زندگی جامعه‌ای که سازندهٔ بنا در آن می‌زیسته هستی یافته است، که به «آن» علت و در «آن» مکان و در «آن» زمان، نیاز به کالبدی را حس کرده و معمار این خواست را به «آن» شکل صورت داده است. از این‌روست

که تکرار مشخصات ظاهری و سبکی سرانجامی بیش از پدیدار کردن کالبدی بی‌جان نخواهد داشت، زیرا کیمیای ناب این معماری روحی است که جامعه و زمانه در فضا دمیده بوده است؛ و درک چگونگی قواعد برپا داشتن نمی‌تواند بی‌واسطه از صورت ظاهر آغاز شود.

گروهی دیگر از متفکران، که رویکرد ظاهری و شکلی به معماری را قاصر از دریافت کیفیت معماری دانسته‌اند، عنصری معنوی را هستهٔ زاینده و منشأ کلیهٔ خصوصیتهای کالبدی و فضایی بناها و شهرهای گذشته دانسته‌اند. اصالتی که این گروه برای عنصر معنوی معماری قایل می‌شوند بدین معناست که تمامی خصوصیتهای دیدنی و ملموس اثرْ تجلی حس روحانی و معنوی سازندگان بناست؛ روشن شدن چنین حسی پدیدارشان می‌کند و در نبود آن یکسر نیست می‌شوند. چنین رویکردی ایجاد تحولی روحی و معنوی در وجود سازنده را شرط ظاهرشدن «آنِ» معماری دیروز، و به همین طریق دمیدن «آنی» در معماری امروز دانسته‌اند. به سبب این نگاه، این گروه در بیشتر تحلیلها و بررسیهای خود چگونه وارد شدن به این «سلوک» و چگونه به‌دست‌آوردن این «حال» را مقصد اصلی تلاشهای جویندگان امروز دانسته‌اند.

رویکرد یادشده هرچند نقطهٔ مقابل رویکرد نخست است، در دست‌یابی به نتیجهٔ عملی به همان میزان ناکام بوده است. این متفکران بر وجود حقیقتی زاینده در معماری که ورای صور و اشکال است آگاه‌اند، اما در چیستی آن و چگونه ظاهر شدن آن در فرآیند شکل‌گیری معماری به خطا رفته‌اند؛ چرا که در خیل «رفتگان این راه دراز»، «بازآمده‌ای» که راز را بازگوید و کیمیای ناشناختهٔ پیشین را در کالبد امروز بازنماید حاضر نشده است.

به نظر می‌رسد کیفیت پدیدار شدن معماری گذشته با هیچ‌یک از این دو رویکرد توضیح دادنی نیست؛ زیرا معماری ماهیتاً جایی در میانهٔ این دو انتها قرار می‌گیرد. هرچند دنیای امروز نسبت به گذشتهٔ مورد بحث تفاوتهای شگرفی کرده است؛ معماری همواره پاسخ‌گویی به ضرورت و نیازی واقعی است که همچون هر مهارت و صناعت دیگر، به متخصص آن واگذار می‌شود. معماران گذشته، همچون امروز، در اوضاع و احوالی بسیار مختلف و متنوع، کالبدی را برای استقرار عملکردهای مورد نیاز بنا می‌کردند که برحسب مورد، گاه بسیار مختصر و ساده و عملکردی، گاه بسیار پیچیده و باشکوه و پررمز و راز بوده است. معماران برای تمامی این منظورها مهیا شده بودند؛ هرچند چیزی در این فضاها حس می‌شود که در آنچه ما بنا می‌نهیم غایب است و ما را به تفکر و جستجو برمی‌انگیزد.

واقعیت متفاوت معماری گذشته را نه در سیروسلوک درونی معمار، که در سیروسلوک پیوسته و بطیء جامعه‌ای باید جست که ایمان خویش به حقیقت هستی را در آیینهای بی‌شمار زندگی خویش، از عبادت تا صناعت، به‌شکل دستورهایی دقیق و درحال تکامل متجلی می‌سازد. همین مبنای مشترک است که سبب وحدت روح و ماده در تمام شئون جامعه، از جمله تبلور معنا در مادهٔ معماری بوده است؛ وگرنه معماری عملی عینی و واقعی و فعلی است که از طریق ماده تحقق می‌پذیرد. در گذشته، مانند امروز، معماری تجربه‌ای شخصی و فرازمینی نبوده است. معماری عملی جمعی و کاملاً زمینی است که برای صورت دادن به محصولی مادی انجام می‌شده است. معمار محاسبه می‌کند، با دیگران دربارهٔ آنچه می‌اندیشد گفتگو می‌کند، مشورت می‌کند، تصمیم می‌گیرد، خطا می‌کند، و کار خویش را اصلاح می‌کند، و به دیگران آنچه را می‌داند آموزش می‌دهد؛ هرچند که این آموزش کمتر در کتابها و اسناد مکتوب شده باشد. لازمهٔ تکامل هزاران‌سالهٔ معماری انتقال اصول و ملزومات تجربه‌شدهٔ درستْ ساختن و گفتگو دربارهٔ امکان تحقق اندیشه‌های نو است؛ و لازمهٔ گفتگو تکامل زبان است.

معماران گذشته برای گفتگو دربارهٔ معماری و انتقال اندیشه‌های خویش به دیگر معماران، کارگران، نوآموزان، و دیگر کسانی که به‌نحوی در کار پیدایی بنا بوده‌اند، به‌قطع زبانی مشترک داشته‌اند. علاوه بر آن، زبان ایشان بایست برای دیگر مردمان جامعه نیز فهمیدنی بوده باشد؛ چرا که در جهان گذشته، بناها محصول تصمیم فردی و یک‌جانبهٔ معمار نبود. معماران در تعاملی نزدیک با بهره‌برداران و سرمایه‌گذاران، در بطن جامعه‌ای که در آن، وحدت نگرشْ اشتراکات را بیش از تفاوتها به نمایش می‌گذاشت، برپایهٔ آنچه می‌دانستند، خواستی مشترک را در کالبدی که برای همه پذیرفتنی بود محقق می‌ساختند.

پذیرفتنی نیست که کیفیتهای متفاوت معماری گذشته را محصول قدرت مافوق طبیعی معماران پیشین

بدانیم که همانندشان دیگر تولد نمی‌یابد. آنچه «آنِ» معماری ایشان را پدید می‌آورد و به صناعت ایشان کیفیتی متفاوت می‌بخشید، نگرش متفاوت جامعه و معماران، که بخشی از این کلیت بودند، به ماهیت عالم و شئون مختلف زندگی انسان بود. پیش‌تر، معماران نیز مانند دیگر مردمان، تفکیکی ذاتی میان امور معنوی و زندگی مادی خویش قایل نبودند. در نگاه ایشان، وجوه مختلف زندگی انسان رشته‌ای بهم پیوسته است که عاقبت او را به حقیقت یگانه‌ای که منشأ هستی است و انجام آنان نیز، باز خواهد گرداند. تمام عالم پنداری کوتاه است که او را در بر می‌گیرد و عاقبت پرده از حقیقت هستی برداشته خواهد شد. به همین سبب، هر نظم و نظامی که انسان در پیرامون خویش بنا می‌نهد، بازتاب باور به ذات یگانهٔ هستی است. در نگاه چنین انسانی، هر امری که انسان بدان مشغول است، از سفر و تجارت تا کار و عبادت، یا برپا داشتن بناها و شهرها، ذاتی واحد دارند و بر اساس آیینها (قواعد و رسوم) همانندی دنبال می‌شوند؛ اگرچه صورت ظاهر آنها متفاوت است. آداب تجارت بر همان اصولی وضع می‌شود که قواعد معماری یا رسوم ارباب حِرَف؛ بدان سبب که هدف و مقصود همه یکی است، که تجلی و تذکر منشأ یگانهٔ لاهوت و ناسوت و جسم و جان است.

زبان دیروز زبان بیان این اندیشه‌ها بوده است؛ همچنان‌که زبان امروز برای تقریر نگرش جهان امروز به عالم مجهز شده است و در بازخوانی زبان گذشته و به تبع آن، مفاهیم گذشته ناتوان است. انسان مدرنْ عالم را از طریق تجزیه و تفکیک به اجزا و دسته‌بندی پدیده‌ها می‌فهمد؛ حال آنکه انسان گذشته عالم را در ترکیب همهٔ شئون و وجوه ادراک می‌کرد. به همین سبب، بر خلاف انشقاق و گسست و نسبیت که عناصر پایهٔ گفتار امروز جهان است، عنصر مرکزی و هستهٔ گفتار جوامع پیشین بر وحدت بنا شده بود که از طریق دستورهای زندگی و قواعد عملی در همهٔ شئون انسانی، همچون صناعت، از هنر و معماری تا برپا داشتن شهرها، جاری می‌شد. ما زبان مشترکی با گذشته نداریم که از آن طریق با پیشینان گفتگو و شیوهٔ عمل آنان را ادراک کنیم و تقلید خطوط گنگ و جادویی نوشتار ایشان، تنها علائمی بی‌معنا برای ما ترسیم می‌کند. انقطاعی که امروز با معماری گذشته حس می‌کنیم حاصل گسستی است که میان کلیت جامعهٔ امروز و جامعهٔ گذشته در فرهنگ و نگرش، و به تبع آن در قواعد بیان و تبادل اندیشه پدید آمده‌است. «وحدت» در بطن آن جامعه، سبب می‌شد که معماران گذشته با صنعتگران و بازرگانان و کشاورزان، همانند عارفان و سالکان و دیگر مردمان از هر جنس و هر پیشه، هم‌زبانی‌ای داشته باشند که زندگی مادی و حیات معنوی ایشان را در کالبدی به نام معماری در هم می‌آمیخت. در مقابل، «تفکیک» که هستهٔ اصلی اندیشهٔ ماست، سبب شده است که معماران امروز نه تنها با زبان و بیان معماران گذشته بیگانه باشند، که در میان خویش نیز زبانی مشترک برای گفتگو نیابند و با دیگر مردمان جامعه نیز احساس بیگانگی کنند.

آنچه معماری گذشته را در هاله‌ای اسرارآمیز فرو برده، نه قواعد ساخت‌وساز کهن است ــ که در هر زمان بازتاب امکانات و دستاوردهای مردمان آن زمانه است ــ و نه عنصر معنوی اسرارآمیزی که در مکاشفهٔ درونی معمارانی از جنس متفاوت، در بنا متجلی می‌شده است. آنچه فراموش شده، نخست معنای زندگی برای انسان گذشته و چگونه اندیشیدنِ اوست و سپس زبانی که با آن، نگاهش را به جهان هستی در قالب معماری بیان می‌کرد ــ زبانی که باید از نو رمزگشایی شود.

راه رمزگشایی، آن‌چنان‌که گفته شد، از دسته‌بندی اشکال و طبقه‌بندی صور نخواهد گذشت؛ زیرا هر بنایی که امروز بر جای مانده، خرده‌ای از مینای شکسته‌ای است که باید از نو، با ادراک تصوری شفاف از کلیت آن، پیوند بخورد. برای کسی که امروز در بیرون دنیای گذشته ایستاده است، فاصله به‌قدری است که ادراکی حقیقی از آن جهان و کیفیتهای آن هرگز حاصل نخواهد شد. چارهٔ بازگرداندن «آنِ» گم‌شدهٔ معماریْ گفتگو با معماران گذشته در همان فضای فرهنگی و پرسش از خود آنان است. کمبود اسناد و مدارک مکتوب دربارهٔ معماری و روشهای استادکاران گذشته را نباید مانع دست‌یابی به حقیقت کار ایشان دانست. کارْ دشوار اما ممکن است. جویندهٔ این حقیقتْ خودْ سالکی است که باید به نشانه‌ها و شواهد جهان مطلوب دست بیاویزد ــ شواهدی که بسیار، اما در حجاب‌اند. وحدت جهان گذشته سبب می‌شود که این نشانه‌ها را بتوان در هر سندی که به‌گونه‌ای به معماری کهن یا نظم و نظام زندگی انسان دلالت می‌کند جستجو کرد. با چنین نگاهی، تمام دنیای ادبیات کهن، از نظم و نثر،

آنجا که به آداب عمل انسان در فضاهای کالبدی دلالت می‌کند، یا در جایی که در تغزلی، وصفی از باغی یا کاخی می‌شود، یا هر مکتوبی که تا کنون از این نگاه به دیده نیامده است، سند معماری است ــ اسناد بی‌شماری که کمتر خوانده شده است.

درک حقیقت معماری گذشته، از کنارگذاشتن تمام پیش‌فرضها و قواعدی آغاز می‌شود که بر اساس نگرش امروز به این میراث نسبت می‌دهیم و برپایهٔ آنها معماری و هنر گذشتگان را ادراک می‌کنیم. برای درک کیمیای معماری گذشته باید انسان گذشته را فهمید و از دریچهٔ نگاه او به جهان نگریست. جهان گذشته را باید در ذهن بازآفرینی و بازخوانی کرد. باید نظام آن جهان را دریافت و با زبان آن با مردمانش گفتگو کرد. دیوانها، وقف‌نامه‌ها، فتوت‌نامه‌ها، آداب صوفیه، و ... بازگو می‌کنند که انسانهای دیروز چگونه می‌اندیشیدند و چگونه براساس اندیشه‌های خویش، افعالشان را برای هریک از وجوه زندگی نظم می‌بخشیدند. اینجاست که صور و قواعد کالبدی معماری برای بیان خواستها و اندیشه‌ها به کار بسته می‌شود.

کیمیای ناب معماری گذشته نه محصول عمل یک معمار، بلکه ثمرهٔ نبوغ جمعی هزاران‌سالهٔ مردمانی است که بهترین شیوهٔ زیستن در یک «مکان» را آموخته بودند. برای آنان معماری حقیقتی یگانه بود که هر نسل و هر سازنده‌ای، به فراخور حال و روز و ضرورتها و نیازها، و برپایهٔ راه‌ورسمی آموختنی، آن را به «صورتی» پدیدار می‌کرد. در دنیای امروز، که هیچ قاعده و حکمی مصداق کلی ندارد و حقیقت به اجزای بی‌شمار پاره‌پاره شده است، معمار ذره‌ای است که باید در هر تجربه، قلمرو وسیع معماری را از نو بنیاد نهد؛ و به همین سبب ناتوان از تکرار آن عنصر کیمیایی است.

ادراک جهان‌بینی و آیین زندگی گذشتگان به‌واسطهٔ آنچه خود اندیشیده و نگاشته‌اند، گام آغازین برای گفتگوی بی‌واسطه با معماران گذشته است؛ تا بتوان راه‌ورسم ایشان را برای تجسم حقیقت زندگی در کالبد معماری آموخت. پس از این مرحله است که اشکال و صور معماری، همانند علامتها و نشانه‌های کتیبه‌ای کهن که خواندنی شده است، معنی‌دار و درک ضوابط به‌کارگیری آنها ممکن می‌شود؛ تا شاید معمارانی که در سر سودای اتصال دوبارهٔ این رشتهٔ گسسته را دارند، بتوانند این صورتها و معانی را به زبان زندگی امروز و با دستور زبان امروز، بازخوانی کنند.□